

## فہرست مندرجات طبقات اکبري

### جلد سوم

صفحہ	مضمون	عدد
۱	طبقة سلاطين دکن	۱
۵	ذکر سلطنت علاء الدین حسن شاہ	۱
۷	ذکر سلطنت سلطان محمد شاہ بن علاء الدین حسن شاہ	۲
۱۰	ذکر سلطنت مجاہد شاہ	۳
۱۰	ذکر سلطنت داؤد شاہ ابن عم مجاہد شاہ	۴
۱۱	ذکر سلطنت محمد شاہ بن محمود بن بہمن شاہ	۵
۱۱	ذکر سلطنت غیاث الدین	۶
۱۲	ذکر سلطان شمس الدین برادر سلطان غیاث الدین	۷
۱۳	ذکر سلطنت سلطان فیروز شاہ	۸
۱۹	ذکر سلطنت احمد شاہ بہمنی	۹
۲۶	ذکر سلطان علاء الدین بن احمد شاہ	۱۰
۳۵	ذکر سلطان ہمایوں شاہ بن سلطان علاء الدین	۱۱
۴۱	ذکر سلطنت نظام شاہ بن ہمایوں شاہ	۱۲
۴۴	ذکر سلطنت محمد شاہ بن ہمایوں شاہ	۱۳
۵۲	ذکر شہاب الدین محمود شاہ بن محمد شاہ لشکری	۱۴
۶۵	ذکر سلطنت احمد شاہ بن محمود شاہ	۱۵
۶۵	ذکر سلطان علاء الدین بن محمود شاہ	۱۶

فهرست طبقات اکبری

صفحه	مضمون	عدد
۶۶ ...	ذکر سلطان ولی الله بن محمود شاه	۱۷
۶۶ ...	ذکر سلطان کلیم الله بن محمود شاه	۱۸
۶۷ ...	سلسله نظام الملک بحری	۲
۶۸ ...	ذکر احمد بن نظام الملک بحری	۱
۶۸ ...	ذکر برهان نظام الملک بن احمد	۲
۶۹ ...	ذکر حسین نظام الملک بن برهان	۳
۶۹ ...	ذکر مرتضی نظام الملک	۴
۶۹ ...	ذکر حسین نظام الملک بن مرتضی نظام الملک که او را	۵
۷۲ ...	میران حسین می گفتند	...
۷۴ ...	ذکر اسمعیل نظام الملک بن برهان	۶
۷۵ ...	ذکر برهان نظام الملک بن حسین بن برهان که برادر	۷
۷۵ ...	مرتضی است	...
۷۷ ...	سلسله عادل خانیه	۳
۷۷ ...	ذکر یوسف عادل خان	۱
۷۷ ...	ذکر اسمعیل عادل خان بن یوسف	۲
۷۸ ...	ذکر ابراهیم عادل خان بن اسمعیل خان	۳
۷۸ ...	ذکر علی عادل خان بن ابراهیم	۴
۷۸ ...	ذکر ابراهیم عادل خان بن اسمعیل که برادر زاده علی	۵
۸۰ ...	عادل خان باشد	...
۸۱ ...	سلسله قطب الملکیه	۴
۸۱ ...	ذکر سلطان قلی قطب الملک همدانی	۱
۸۱ ...	ذکر جمشید قطب الملک بن سلطان قلی	۲

[۲]

[۳] فہرست طبقات اکبری

صفحہ	مضمون	عدد
۸۱	ذکر ابراہیم قطب الملک بن سلطان قلی	۳
۸۱	ذکر محمد قلی قطب الملک بن ابراہیم	۴
۸۲	طبقات سلاطین گجرات	۵
۸۲	اعظم ہمایون ظفر خان	۱
۹۱	ذکر جلوس تاتار خان بن اعظم ہمایون ظفر خان	۲
۹۲	ذکر سلطنت ظفر خان کہ بمظفر شاہ مخاطب گشتہ	۳
۹۵	ذکر سلطان احمد شاہ بن سلطان محمد بن مظفر شاہ	۴
۱۲۵	ذکر سلطان محمد شاہ بن احمد شاہ	۵
	ذکر سلطان قطب الدین احمد شاہ بن محمد شاہ بن احمد شاہ	۶
۱۲۷	احمد شاہ	
۱۳۳	ذکر سلطان داؤد شاہ بن احمد شاہ بن محمد شاہ	۷
۱۳۵	ذکر سلطان محمود شاہ بن محمد شاہ	۸
۱۷۳	ذکر سلطان مظفر شاہ بن محمود شاہ	۹
۱۹۵	ذکر سلطان سکندر بن سلطان مظفر شاہ	۱۰
۱۹۹	ذکر نصیر خان المخاطب بساطن محمود بن سلطان مظفر	۱۱
۲۰۲	ذکر جلوس سلطان بہادر شاہ	۱۲
۲۳۴	ذکر میران محمد شاہ حاکم آسیرو برہان پور	۱۳
۲۳۵	ذکر سلطان محمود شاہ بن لطیف خان بن مظفر شاہ	۱۴
۲۴۲	ذکر سلطان احمد	۱۵
۲۴۴	ذکر سلطان مظفر بن سلطان محمود بن لطیف خان	۱۶
۲۶۰	طبقات سلاطین بنگالہ	۱۷
۲۶۱	ذکر سلطان فتح الدین	۱

فهرست طبقات اکبری

[۴]

صفحه	مضمون	عدد
۲۶۲	ذکر سلطان علاء الدین	۲
...	ذکر حاجی الیاس که مخاطب سلطان شمس الدین	۳
۲۶۲	ببذکره بود	...
۲۶۴	ذکر سلطان سکندر شاه بن سلطان شمس الدین	۴
۲۶۵	ذکر سلطان غیاث الدین	۵
۲۶۵	ذکر سلطنت سلطان السلاطین	۶
۲۶۵	ذکر سلطان شمس الدین	۷
۲۶۵	ذکر سلطنت راجه کانس	۸
۲۶۶	ذکر سلطان جلال الدین بن کانس	۹
۲۶۶	ذکر سلطان احمد بن سلطان جلال الدین	۱۰
۲۶۶	ذکر ناصر غلام	۱۱
۲۶۶	ذکر ناصر شاه	۱۲
۲۶۷	ذکر باریک شاه	۱۳
۲۶۷	ذکر یوسف شاه	۱۴
۲۶۷	ذکر سکندر شاه	۱۵
۲۶۸	ذکر فتح شاه	۱۶
۲۶۸	ذکر باریک شاه	۱۷
۲۶۹	ذکر فیروز شاه	۱۸
۲۶۹	ذکر محمود شاه	۱۹
۲۷۰	ذکر مظفر شاه حبشی	۲۰
۲۷۰	ذکر سلطان علاء الدین	۲۱
۲۷۱	ذکر نصیب شاه	۲۲

[۵] فهرست طبقات اکبری

صفحه	مضمون	عدد
۲۷۲ ...	طبقة سلاطين شرقیه ...	۷
۲۷۳ ...	ذکر سلطان الشرق ...	۱
۲۷۴ ...	ذکر سلطان مبارک شاه شرقی ...	۲
۲۷۵ ...	ذکر سلطان ابراهیم شرقی ...	۳
۲۷۸ ...	ذکر سلطان محمود بن ابراهیم شرقی ...	۴
۲۸۳ ...	ذکر سلطان "محمود شاه بن محمود شاه ...	۵
۲۸۴ ...	ذکر سلطان حسین بن محمود شاه ...	۶
۲۸۷ ...	طبقة سلاطين مالوه ...	۸
۲۸۹ ...	ذکر دلاور خان غوری ...	۱
۲۸۹ ...	ذکر سلطان هوشنگ بن دلاور خان ...	۲
۳۰۷ ...	ذکر محمد شاه بن هوشنگ شاه غوری ...	۳
۳۱۲ ...	ذکر سلطان محمود خلجی ...	۴
۳۴۹ ...	ذکر سلطان غیاث الدین ولد سلطان محمود خلجی ...	۵
۳۵۸ ...	ذکر سلطان ناصر الدین ...	۶
۳۷۵ ...	ذکر سلطان محمود شاه بن ناصر شاه ...	۷
۴۰۹ ...	ذکر سلطان بهادر ...	۸
	ذکر حکومت گماشتهای حضرت جدت آشیانی محمد همایون	۹
۴۱۰ ...	بادشاه غازی ...	۱۰
۴۱۱ ...	ذکر ملو خان قادر ...	۱۱
۴۱۴ ...	ذکر شجاع خان ...	۱۲
۱۴۲ ...	ذکر باز بهادر بن شجاع خان ...	۱۳

فہرست طبقات اکبری

[۶]

صفحہ	مضمون	عدد
۴۲۳	طبقات سلاطین بلاد کشمیر	۹
۴۲۴	ذکر حکومت سلطان شمس الدین آل طاہر	۱
۴۲۶	ذکر سلطان شمس الدین	۲
۴۲۷	ذکر سلطان جمشید بن سلطان شمس الدین	۳
۴۲۸	ذکر سلطان علاء الدین	۴
۴۲۸	ذکر سلطان شہاب الدین بن سلطان شمس الدین	۵
۴۳۰	ذکر سلطان قطب الدین بن شمس الدین	۶
۴۳۱	ذکر سلطان سکندر بت شکن بن قطب الدین	۷
۴۳۳	ذکر سلطان علی شاہ بن سلطان سکندر بت شکن	۸
۴۳۵	ذکر سلطان زین العابدین بن سلطان سکندر	۹
۴۴۶	ذکر سلطان حیدر شاہ بن سلطان زین العابدین کہ حاجی خان نام داشت	۱۰
۴۴۸	ذکر سلطان حسن بن حاجی خان حیدر شاہ	۱۱
۴۵۱	ذکر سلطان محمد شاہ بن سلطان حسن	۱۲
۴۵۶	ذکر سلطان فتح شاہ	۱۳
۴۶۱	ذکر سلطان ابراہیم شاہ بن محمد شاہ	۱۴
۴۶۲	ذکر سلطان نازک شاہ بن فتح شاہ	۱۵
۴۶۶	ذکر سلطان شمس الدین بن سلطان محمد شاہ	۱۶
۴۶۷	ذکر حکومت میرزا حیدر	۱۷
۴۷۵	ذکر نازک شاہ	۱۸
۴۸۰	ذکر ابراہیم شاہ بن محمد شاہ برادر نازک شاہ	۱۹
۴۸۲	ذکر اسمعیل شاہ برادر ابراہیم شاہ	۲۰

صفحه	مضمون	عدد
۴۸۳ ...	ذکر حبیب شاه پسر اسمعیل شاه	۲۱
۴۸۸ ...	ذکر حکومت غازی خان	۲۲
۴۹۰ ...	ذکر حسین خان برادر غازی خان	۲۳
۴۹۵ ...	ذکر علی شاه برادر حسین	۲۴
۵۰۰ ...	ذکر یوسف خان بن علی شاه	۲۵
۵۰۶ ...	طَبَقَةُ حُكَّامِ سَنَدِ ...	۱۰
۵۱۳ ...	ذکر حکومت جام اندر	۱
۵۱۳ ...	ذکر حکومت جام جوذان	۲
۵۱۳ ...	ذکر حکومت جام بان هندیه بن جام اندر	۳
۵۱۴ ...	ذکر حکومت جام تماچی	۴
۵۱۴ ...	ذکر حکومت جام صلاح الدین	۵
۵۱۴ ...	ذکر حکومت جام نظام الدین بن صلاح الدین	۶
۵۱۵ ...	ذکر حکومت جام علی شیر	۷
۵۱۵ ...	ذکر حکومت جام کرن بن جام تماچی	۸
۵۱۵ ...	ذکر حکومت جام فتح خان بن سکندر خان	۹
۵۱۶ ...	ذکر حکومت جام تغلق بن سکندر خان	۱۰
۵۱۶ ...	ذکر حکومت جام مبارک	۱۱
۵۱۶ ...	ذکر حکومت جام اسکندر بن جام فتح خان	۱۲
۵۱۶ ...	ذکر حکومت جام سنجر	۱۳
۵۱۷ ...	ذکر حکومت نظام الدین که اشتهار به جام نقدا دارد	۱۴
۵۱۷ ...	ذکر حکومت جام فیروز	۱۵
۵۱۹ ...	ذکر شاه بیگ ارغون	۱۶

فہرست طبقات اکبری

[۸]

صفحہ	مضمون	عدد
۵۲۰	ذکر شاہ حسین	۱۷
۵۲۰	ذکر میرزا عیسیٰ ترخان	۱۸
۵۲۱	ذکر میرزا محمد باقی بن میرزا عیسیٰ ترخان	۱۹
۵۲۱	ذکر میرزا جانی بیگ	۲۰
۵۲۱	طبقات سلطین ملتان	۱۱
۵۲۲	ذکر شیم یوسف	۱
۵۲۳	ذکر سلطان قطب الدین لنگاہ	۲
۵۲۵	ذکر سلطان حسین ولد سلطان قطب الدین لنگاہ	۳
۵۳۲	ذکر سلطان فیروز	۴
۵۳۴	ذکر سلطان محمود بن سلطان فیروز	۵
۵۴۱	ذکر سلطان حسین بن سلطان محمود	۶



## طبقه سلاطین دکن، بست و نه کس.

مدت حکومت ایشان، از ابتدای سده ثمان و اربعین و سبعمائة تا سده اثنی و الف دریست و پنججاه و چهار سال ست. از باب تواریخ متفق اند، که چون آفتاب دولت سلطان محمد تغلق شاه از سمت الواس گذشته مائل بغروب شد، در جمیع اقطاع ولایتش خللها پذیرفت؛ و قلوب سپاه از متابعت او متنفر گردید؛ و از حامله زمان، فتنها متولد شد. و سبب حقیقی حدوث فتنها آن بود، که کارهای بزرگ بمردم نون و بدگوهر می فرمود؛ و آن مردم بفرمان هوا و هوس مشغلهایش گرفتند، و عملهای غیر مکرر بر زمین نهادند. و چون اراده آن جماعت پیش نرفت، از مردمی، که نشان بزرگی داشتند، رنجیدند، و رنجانیدند. \* بیت \*

سر فاسزایان بر افراشتن،  
و ز ایشان امید بهی داشتن.  
سر رشته خویش گم کردن ست،  
بجیب اندرون مار پروردن ست.  
چو بر فاکسان رنج بی سر بری،  
چنان دان، که در شور بر می نگری.

و از اعظام وقائع، واقعه عزیز خمار بود، که بواسطه امیر صدهائی گجرات خروج کردند؛ و مملکت پر فتنه و آشوب گشت، و سلطان محمد بدقع این فساد متوجه گجرات شد. و از آنجا ملک لاجپن را بطلب امیر صدهائی بدولت آباد فرستاد. و چون عفو و حلم در طینت او مخمر نبود، امیر صدها در راه از هیبت سلطان و قهرمان صولت او ترسیده، ملک لاجپن را کشتند.

و بدولت آباد رفته اموال و خزائن که در ده‌ها گزّه بود متصرف شده، غبار  
فتنه انگیزخته، علم طغیان بر افراختند. و تفصیل این اجمال بمثل خویش  
مرفوم قام شکسته رقم گردید.

آخر الامر، در زمان حیات سلطان محمد تغلق، علاء الدین حسن  
که بحسن گانگو اشتهار دارد، و از جمله سپاهیان آن ملک بود، بانفاق  
جمعی از ارباش و مردم واقعه طلب، در سنه ثمان و اربعین و سبعمائة،  
در دولت آباد دکن، لوی حکومت افراخته خود را سلطان علاء الدین  
خطاب نهاد.

سلطان محمد بواسطه فتنه گجرات فرصت دفع او نیافت؛ و در همان  
ایام در نواحی تهته فوت کرد؛ و دراج کارخانه سلطنت بهمفیه از سنه مذکوره،  
که سال جلوس علاء الدین حسن است، تا سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه، که  
تاریخ جلوس محمد شاه است، که یک صد و سی و نه سال باشد، بمرتبه  
بود که مزیدی بران منصور نباشد. و چون حسن گانگو خود را از نسل بهمن  
بن اسفندیار می گفت، بآن مناسبت اطلاق بهمفیه را بر او و بر اولاد او  
می نمایند. و سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه تا سنه خمس و ثلاثین و تسعمائة  
چهل و یکصد و هشت سال می شود، اسم سلطانی بر اولاد بهمن شاه  
اطلاق میکردند؛ و لیکن برید، بی دولت، و اولاد او، بواسطه نفس شوم  
خود، بادشاه خود را در خانه محبوس می داشتند، و خود بکار سلطنت  
می پراختند.

و پنج نفر که امیر عمده دولت بهمفیه بودند دکن را میان یکدیگر  
قسمت نموده، متصرف شدند، و هر یکی در ولایت خود مستقل گشت. و  
و هم در سنه خمس و ثلاثین و تسعمائة، عماد الملک گویلی

اطاعت سلطان بهادر گجراتی نموده، خطبه و سکه او در بلاد خود رائج ساخت. بعد از یک سال سلطان بهادر، بتحریر عماد الملک بر بلاد دکن سواری کرد. چون نظام الملک و امرای دیگر طاقت مقاومت نداشتند، اطاعت او نموده، خطبه او خواندند و دران ایام ملک برید این برید سلطان کلیم الله بیچاره را در شهر بدر محبوس می داشت. و در تعیین مدت سلطنت اکثر سلاطین بهمذیه روایات مختلفه بنظر در آمده؛ فاما چون کتاب سراج التواریخ، تصنیف خواجه محمد لاری، در زمان ایشان تألیف یافته، و از آن تاریخ تا امروز که سنه اثنی و الف است شصت و هفت سال میشود، بلاد دکن را چهار امیر متصرف اند. و اولاد نظام الملک را لقب نظام الملکیه ست و عادل خان را لقب عادل خانیه و قطب الملک را لقب قطب الملکیه و ملک برید را ملک برید، چنانچه سمت گذارش می یابد.

بذاء علی هذا درین مجموع شریفه، در بیان مدت سلطنت سلاطین بهمذیه اعتماد بروایت او نموده شد.

سلطان علاء الدین حسن شاه، یازده سال و در ماه و هفت روز.

سلطان محمد شاه، بن علاء الدین، هزده سال و هفت ماه.

سلطان مجاهد شاه، یک سال و یک ماه و نه روز.

سلطان داود شاه، یک ماه سه روز.

سلطان محمد شاه، بن محمود شاه، نوزده سال و نه ماه و بست

و چهار روز.

سلطان شمس الدین، پنج ماه و هفت روز.

سلطان فیروز شاه بست و پنج سال، و هفت ماه و یازده روز.

### طبقات اکبری

- سلطان احمد شاه، دوازده سال و نه ماه و بست و چهار روز.
- سلطان علاء الدین بست و سه سال و نه ماه و بست و دو روز.
- سلطان همایون شاه بن علاء الدین سه سال و شش ماه و پنج روز.
- سلطان نظام شاه یک سال و یازده ماه و ده روز.
- سلطان محمد شاه لشکری فوزده سال و چهار ماه و پانزده روز.
- سلطان محمود شاه چهل سال و دو ماه و سه روز.
- سلطان احمد شاه دو سال و یک ماه.
- سلطان علاء الدین یک سال و یازده ماه.
- سلطان ولی الله و برادرش کلیم الله سه سال و یک ماه و هفت روز.
- مجموع ایام سلطنت بهمینیه هفده نفر مدت یک صد و هشتاد و هفت سال و دو ماه.
- بعد ازین، چهار امرا استقلال پیدا کرده، ازان تاریخ تا امروز، که الف و اثنی هجری و سی و هشت سال الهی ست، سست و هفت سال میشود، که بااستقلال تمام حکومت دارند. تا حال دکن در تصرف آنها است. پرشیده نماند، که از سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه، بنیاد حکومت چهار امیر شد؛ و از سنه خمس و ثلاثین و تسعمائه مطلقاً دم استقلال زدند. نظام الملکیه.

نظام الملک بحوری.

احمد نظام الملک، چهار سال.

برهان نظام الملک چهل و هشت سال.

حسین نظام الملک سیزده سال.

## طبقات اکبری

مرتضی نظام الملک بست و شش سال .

حسن نظام الملک بن مرتضی ، دو ماه .

حسین نظام الملک ، دو سال .

مرتضی نظام الملک ، که الحال حاکم ست دو سال میشوند .

عادل خانیه .

یوسف عادل خان ، هفت سال .

اسمعیل عادل خان ، بست و پنج سال .

ابراهیم عادل خان ، بست و پنج سال .

علی عادل خان ، بست و پنج سال .

ابراهیم عادل خان ، چهارده سال .

قطب الملکیه .

سلطان علی قطب الملک ، بست و چهار سال .

احمد قطب الملک ، هفت سال .

ابراهیم قطب الملک ، سی و پنج سال .

محمد قلی قطب الملک ، سی و هفت سال .

## ذکر سلطنت علاء الدین حسن شاه .

ناقلان آثار چینی روایت کرده اند که علاء الدین حسن بهمئی که بحسن گانکو اشتها دارد ، بتقلب روزگار ، در زمان سلطان تغلق شاه ، بدار السلطنت دهلی رسید . روزی قطب العارفين شیخ نظام الدین دهلوی دعوتی تمام فرموده بودند . سلطان محمد و جمیع بزرگان حاضر بودند . چون سفره

برداشتند، و سلطان محمد مرخص گردید؛ شیخ بخادم فرمود، که سلطان رفت، و سلطانی بر در است، برو بیلر. خادم بیرون رفت؛ حسن گانگورا بر در دید، بخدمت شیخ در آورد؛ و حسن از خلوص اعتقاد سر افتکار بر قدم شیخ نهاد، و نیازمندی نمود. شیخ گرده نان بر انگشت نهاده باو داد. از انگشت شیخ و گرده نان صورت چتر حاصل شد؛ چنانچه حاضران و حسن بر بشارت شیخ آگاه شدند؛ و او مسرور و مبتهج از خدمت شیخ بیرون آمده، بشارت گرفته، باتفاق جمعی از افغانان متوجه دکن شد. چون بآنجا رسید، در آن ایام که در دکن فتوات بود، و حسن گانگو شجغه گلبرگه را کشت، و آن حدود را متصرف گردید. و از آنجا باتفاق امیر صده بدولت آباد رفت. و عالم الملک برادر قتلغ خلی در دولت آباد متحصن شده، و چون حسن مأمور احسان قتلغ خان بود، او را امان داده، اموال محمد شاه را، که در دهراگڑه بود، بتصرف در آورد؛ و باتفاق سپاهیان اسمعیل فتح افغان را خطاب ناصر الدین داده، بر سریر سلطنت بنشاند.

چون این خبر بسطان محمد رسید، از بهروج بعزیمت انتقام بدولت آباد رفت، و طائفه باغیه جنگ کرده هزیمت یافتند. اسمعیل افغان در قلعه دهراگڑه دولت آباد خزید، و حسن بجانب گلبرگه رفت؛ و سلطان محمد شاه در دهراگڑه چند روز قرار گرفت. در این اثنا مذهبیان خبر آوردند، که طغی غلام صفدر الملک، در نواحی نهرواله گجرات بغی ورزید. نهرواله را متصرف شده، قلعه بهروج را محاصره دارد. محمد شاه عمان الملک را بدفع حسن نامزد فرموده، چندی از امرا را در گرد قلعه دهراگڑه گذاشته، متوجه گجرات گردید. حسن بحیله که توانست، بر عمان الملک غالب گشت؛ و او را بقتل آورد. بدولت آباد آمد. امرای دولت آباد چون مقاومت نداشتند، محاصره دهراگڑه را گذاشته گریختند؛

و او دولت آباد و دهراگریه را متصرف شده، چتر بر سر نهاده، خود را  
 بساطان علاء الدین خطاب داد. سلطان محمد دفع طغی را مقدم دانسته،  
 به تسکین فتنه دکن متوجه نشد، و همدران سال در جوار تهنه برحمت حق  
 پیوست. و این سلطنت بی منازع و مخالف برقرار گرفت؛ و کلبه‌گره  
 را حسن آباد نام نهاده؛ دارالملک ساخت.

بعد از مدتی مریض شد. چون از زندگی مایوس گشت، پسر خود  
 محمد خان را وصیت نموده، داعی اجل را اجابت نمود. مدت  
 سلطنت او یازده سال و دو ماه و هفت روز بود. \* بیت \*

مقیمى نه بیند درین باغ کس،  
 تماشا کند هر کسى یک نفس،  
 در هر دم از نو برى مى رسد،  
 یکى می‌رود، دیگرى مى رسد.

## ذکر سلطنت سلطان محمد شاه بن علاء الدین حسن شاه.

چون نوبت حکومت بمحمد خان رسید، بجای پدر نشسته، ملقب  
 بساطان محمد شاه گردید. سلطان محمد شاه جوانی بود بعدل و انصاف  
 آراسته. خلایق در ایام دولت او آسوده و خوش وقت شدند؛ و ولایت  
 دکن از روی امدیت و اجتماع افضل رشک تمام ولایت بلاد هندوستان  
 گردید. در کار ملک رونقی تازه پدید آمد. همگی همت مصروف  
 بوسخیر بلاد و اخیالی مراسم جهاد نموده، در ایام بهار سلطنت و عنفوان  
 دولت لشکر آراسته فراهم آورده، متوجه بیل پٹن گردید. و درین اثنای

### طبقات اکبری

مواضع و قرای بسیار از تصرف اعدا بر آورده داخل بلاد خود گردانید. رای آندیار بر استواری قلعه مغرور گشته، در قلعه بر خود بست. امرا و لشکریان اسباب تسخیر قلعه را ترتیب داده جنگ انداختند؛ و بتائید یزدانی و تقویت آسمانی حصار را فتح نمودند؛ و لوازم قتل و اسیر ساختن بعمل آمد. و چون باین فتح فیروز شد، سلطان سر انجام آن ناحیه نموده، بر گلبرگه مراجعت نمود، و جشن عالی ترتیب داده، همگنان را از خوان احسان خود بهره مند گردانید \*

اتفاقاً روزی قاصدی از بدهول رسیده معروض داشت، که رای بیجانگر بطریق یلغار با پیاده و سوار بسیار بولایت بدهول در آمد، و قلعه را متصرف شده، مسلمانان را بدرجه شهادت رسانید. بمجرد استماع این خبر سلطان لشکر گران و سپاه بی پایان فراهم آورده، متوجه گوشمال رای بیجانگر گردید. رای بیجانگر بعد از اطلاع بر کثرت لشکر و افزونی عسکر گریخته بقلعه حصین پناه برد. سلطان محمد چند روز بر دور قلعه نشست، و چون دید که ازین نشستن دست امل بدامن مراد نمی رسد، خود را مریض ساخته، متوجه گلبرگه شد. و چون از آب کشن عبور نمود، رای بیجانگر دروازه قلعه را کشوده، مردم را رخصت داد، که بجای و مقام خود بروند. و سلطان عون یزدانی را مقدم الجیش نموده، بطریق یلغار هشتاد و یک کره طی کرده خود را بدور قلعه رسانید؛ و چست و چالاک جنگ انداخته، فتح نمود. غنائم بسیار بدست افتاد؛ از انجمله هشت هزار نفر گرفتار شدند. و سلطان محمد با کامیابی و اقبال بگلبرگه رسیده، خلایق را از عطایات خود معذور ساخت \*

و هنوز آمدن او زمان ممتد نگشته بود، که مسرعان خبر آوردند، که بهرام خان و گویند رای قدم از شاهراه اطاعت بیرون نهاده؛ چهره



موافقت و انقیاد را بناخن مخالفت خراشیده افد. بناء علی ذلک،  
 بکوچ متواتر متوجه دیوگزه گردید؛ و چون بنواحی آن رسید، خوفی بر  
 باطن بهرام خان و گویند زای مستولی شد، و متوسل بخدمت شیخ  
 رکن الدین، که از مشائخ وقت بود، رفته از راه عجز و آنکسار پیش  
 آمدند. بمجرد وصول بدولت آباد، سلطان محمد شاه بملاقات شیخ رفته  
 خدمت شیخ شفاعت گناهان نمود. سلطان بشرط اخراج از ولایت خود  
 از جریمه ایشان در گذشت. بهرام خان و گویند زای سر خجالت پیش  
 انداخته بگجرات رفتند \*

سلطان بعد از سرانجام مهام آنصوبه متوجه گلبرگه شد. امرا  
 و معارف شهر استقبال نموده نثارها کردند. و چند روز در بانگی، که  
 بر دروازه شهر بود، توقف نموده بساط عیش و کامرانی مبسوط داشت.  
 و از آن منزل دلکشا بشهر در آمده، سادات و علما و مشائخ شهر را از فرط  
 احسان و خوان امتنان معظوظ گردانید؛ و تغذیش و تفحص احوال رعایا  
 و زیر دستلن نموده، بر هر که جویری رفته بود بمرحمت و عدالت تدارک  
 فرمود \*

فاگه دست اجل قبای بقا را برتن او چاک کرد و خلعت حیات  
 او از بر نازنین او کشید -

## \* بیت \*

جهان خرمن چغین دانه بسی سوخت،  
 مستعد گر نشاید بازی آموخت.  
 میانش، ایمن که این دریای پر جوش،  
 نکرد ست آدمی خوردن فراه برش.

مدت سلطنت او هزده سال و هفت ماه بود \*

## ذکر سلطنت مجاهد شاه.

پسر محمد شاه ست. بعد از پدر قائم مقام پدر شده، احوالی آثار حمیده و سیر پسندیده سلاطین تقدم نموده، رعیت پروری و داد گستری شعار خود ساخت، و داد سخاوت و جوانمردی و شجاعت بداد \*  
در اول بهار دولت متوجه ولایت بیجا نگر گردید؛ و چون از آب کشن عبور نمود؛ بعضی ساکنان آندیار بعرض رسانیدند، که درین بیشه شیری پیدا شده، که این ناحیه را خراب دارد. مجاهد شاه بشکار رفته شیر را بجازی توفیق بقتل آورد. بعد از آنکه پاره از ولایت بیجانگر تاخت غنیمت بسیار بدست آورد. زای کشن که پیشوای اهل عصیان بود از حصار برآمده، قلعه را تسلیم نموده، انقیاد را حصار ناموس خود گردانید \*

و در اثنا مراجعت، منهبان خبر آوردند، که بعضی متمردان باموال بسیلر التجا بکوه شامخ، که دران ناحیه بود، برده اند. سلطان بآنطرف نهضت نموده، داؤد خان را، که ابن عم سلطان بود، بر راه گریز متمردان گذاشته خود بنهب و غارت مشغول گشت، و بعد تقسیم غنائم چون در محافظت راه گریز متمردان از داؤد خان تهران و تکسل رفته بود ویرا تادیب لسانی کرد. داؤد خان کینه در خاطر گرفته، گروهی از مقربان او را با خود متفق ساخت؛ و چون از آب کشن عبور فرمود، شبی در خلوت سرای او در آمده، بزخم خنجر هلاک ساخت. مدت سلطنت او یکسال و یک ماه و نه روز بود \*

## ذکر سلطنت داؤد شاه ابن عم مجاهد شاه.

بعد از کشته شدن مجاهد شاه داؤد خان که ابن عم او بود برار ایکنه، سلطنت و اورنگ ایالت قرار گرفت؛ و اکثر امرا و بزرگان ولایت باره موافق

شدند. خواهر مجاهد شاه جهت خون برادر که برکین و نطق عداوت بر میان بسته، بعضی امرا را بمال فریفته، روز جمعه در مسجد جامع داؤد شاه را زخم زدند، هنوز رمقی از حیات باقی بود، که او را برداشته بمنزل آوردند. جوانان طرفین و دلایران فریقین ساز جنگ نموده در میدان مصارعت و مکاوت در آمدند، و بالآخر شکست بر مخالفان افتاد، و شهر بغارت رفت. و چون خبر بدارند شاه رسید، داعی حق را لبیک اجابت نمود. سلطنت او یکماه و سه روز بود \*

### ذکر سلطنت محمد شاه بن محمود بن بهمن شاه.

مدت نوزده سال حکومت بلاد دکن در قبضه اقتدار او بود. از خصوصیات احوال او چیزیکه قابل ذکر باشد بذکر در نیامده. و در آخر عمر تبهانه دار قلعه ساغر باغی شد. سلطان بر سر او رفته، فتح نمود. و در همان سفر راه آخرت پیش گرفت. مدت سلطنت او نوزده سال و نه ماه و بست و چهار روز بود \*

### ذکر سلطنت غیاث الدین.

چون غیاث الدین، هفتم رجب، بر جای پدر بر مسند خلافت تکیه زد، جمیع امرا و مقربان و لشکریان سر عبودیت بر زمین خدمت نهادند. و مردم علی اختلاف مراتبهم بقاعده قدیم معزز و مکرم میبودند. اتفاقاً تغلجی نام غلام از ممالک پدر او، که بمزید اختصاص و قرب منزلت مخصوص بود، خواست که دولت او به برادر دگر منتقل شود؛ جهت نفاذ این اراده، دعوتی عام ترتیب داده، سلطان را مقید ساخت؛

و هفتدهم رمضان سنه تسع و تسعين و سبعمانه چشم جهان بين او را ميل کشيده، سلطان شمس الدين را بحکومت برداشت. مدت سلطنت او يك ماه و نوبست روز بود \*

## ذکر سلطان شمس الدين بواحد سلطان غياث الدين.

چون سلطان شمس الدين بسعي تغلجي بر مسند حکومت نشست، امرا و بزرگان منقاد او گشتند. در شاهزاده، که فیروز خان و احمد خان باشند، در مطالب مملکت موروثی برخاستند، و در استمالت امرا شروع نمودند. سلطان شمس الدين خواست، که ایشان را بدست آرد. فیروز خان و احمد خان گریخته، بقلعہ شکر رفتند، و تپانه دار در آنجا غلامی بود سدهو نام. مقدم شاهزاده را تلقی بخیر و احسان نموده، هرچه در کار شد، سرانجام نمود. فیروز خان سامان مردم خود نموده، متوجه جنگ شد. سلطان شمس الدين نیز لشکر فراهم آورده، از شهر بیرون آمد. بعد محاذات صفین و موازات طرفین، سلطان شمس الدين گریخته تا شهر هیچ جا توقف نکرد. فیروز خان، از پاک طینتی و نیک نهادی، طریق مصالحه و مسالمة مسلوک داشته. نزد سلطان آمد. بعد از چند روز ظاهر شد که سلطان نقص عهد نموده میخواهد، که فیروز خان و احمد خان را بدست آرد؛ و فیروز خان پیشدستی نموده، سیصد نفر مسلح اعتمادی را در خانه مخفی داشته، حواله احمد خان کرد؛ و خود متوجه دارالامارت گردید. چون مسند خلافت را خالی یافت، جرات نموده بالا برآمد، و آنجا نشست؛ و چون مردم خواهان او بودند، حضار مجلس سرعبدیت

بر زمین خدمت نهادند. و مقارن ایفکال، احمد خان با سیصد نفر مسلح آنجا حاضر شد. و دولتخواهان سلطان از مجلس بر آمده متفرق شدند. و سلطان مختفی شد. و بعد از چند روز او را بدست آورده مقید ساختند و بقولی کشتند. و تخت سلطنت از فرقدم سلطان فیروز شاه آرایش یافت. مدت سلطنت شمس الدین پانجاه و هفت روز بود \*

### ذکر سلطنت سلطان فیروز شاه.

سلطان فیروز شاه پادشاهی بود، صاحت صولت و شوکت و سیاست و علم و دانش. در روز پنجشنبه بست و چهارم صفر سنه ثمانمائه، بر متکلی دولت تکیه زد، و در عهد دولت و ایام سلطنت او، قواعد صروت و رسوم قنوت و مجازی عدل و انصاف بسوخ پذیرفت؛ و جمیع طبقات انام در کف امن و عدل او آرام گرفتند. \*

عدل او، صفحه ایام ز تیغ کرد پاک، از اثر درد و دریغ.

در مهمات مشکل و کارهای صعب، توجه خاطر از خلوت نشینان زاویه نیاز و تضرع درپوزه می کرد، و خود نیز بصومعه در خشوع و خضوع در آمده، از حق سبحانه و تعالی تأیید نصرت میخواست، لاجرم بهر طرفی که عین توجه مصروف نمودی، باد ظفر و فیروزی برسد اعلام او وزیدی. و چون در قلعه شکر بعضی مردان متحصن شده بودند، اولاً بگوشمال آن گروه متوجه شد؛ و چون مهمات کارخانه حکومت بجلوس او انتظام یافت، تسخیر بیجانگر پیش همت ساخته، با لشکر گران متوجه شد.

بمجرد استماع خبر توجه، او آن گروه گریخته در گوشها خزیدند. مبلطان داروغه را گذاشته، بکوچ متواتر رفته بکنار دریای کشن فرود آمد. چون عبور ممکن نبود، بی اختیار توقف افتاد. رای بیجانگر با لشکر عظیم

آمده در آن طرف فرود آمد. سلطان ازین موازات و مجازات بسیار ملول و متالم بود، و همواره با امرای دولت خواهان طریقه مشورت مسلوک میداشت؛ تا آنکه روزی، قاضی سراج، که یکی از مخصوصان او بود، و بمزید شجاعت و شهامت شرفی تمام داشت، بعرض رسانید؛ که حل این عقد منحصراًست بر آنکه، بمکر و فریب التیجا نموده شود؛ و بنده با بعضی اقارب، که بر ایشان اعتماد و وثوق دارند، بهر طوریکه که میسر شود، از آب گذشته، خود را بلاشکر بیجا نگر خواهد رسانید. حکم عالی نفاذ یابد، که مردم سلاحها بسته مستعد شوند. سهل آنست که از چوب و خس پشتواری بزدند، و پرتال و اسباب بران نهاده، از آب عبور کنند. و هرگاه که از لشکر مخالفان آواز بلند شود، و غلغله افتد، حکم شود که مردم بی تکاشی از آب بگذرند. امید هست که صورت جمیل قتح و نصرت در آئینه مراد ظاهر گردد.

و سلطان قبول این کنکاش نموده، قاضی سراج با هفت نفر دیگر از آب گذشته، بلاشکر رای بیجا نگر پیوسته، در خانه مطربان فرود آمد، و چون در فن موسیقی مهارت تمام داشت، و بعضی از دقائق این فن بمطربان نموده بود، بعد از چند روز، که رای بیجانگر جشنی ترتیب داد، و جمیع اهل طرف را طلبید، قاضی و یاران نیز باتفاق مطربان در مجلس رفتند. بعد از آنکه رای بیجانگر و یاران دگر مست شدند، قاضی فنی چند نمود، که رای در عمر خود ندیده بود. همه بر تقدم و تفوق قاضی درین فن متعجب شدند. قاضی انتظار فرصت نموده بخنجر زهرآلود سینه پر کینه رای را بدرید. و یاران او نیز خنجرها کشیده سررایان دگر را بریدند، چون غویو و غوغالی همدوران بسطان رسید، سلطان بفس خون از آب عبور نموده، آنگروه بی سره را علف تیغ گردانیده، بقتیه السیف را

برده گرفتند، و چندان غنائم بدست افتاد، که محاسب روزگار از عدد آن عاجز گردید. فولاد خانرا دران صوبه حاکم مستقل گردانیده، بدار السلطنت مراجعت کرده، طوی بزرگ و جشن عالی ترقیب داده، هریک از امرای معارف را از افعام و التفات خود بهره مند ساخت.

هنوز جشن و طوی فتح بیجا نگر درمیان بود، که قاصد از بد هول رسیده، معروضداشت، که دیورلی از غایت غرور و استکبار قریب بسی صد هزار پیاده باین فواحی فرستاده بود، جهت آنکه باو خبر رسیده بود که درین حدود دختریست، پری پیکر و ماه منظر، که امروز در زیر قبه نیلگون نظیر ندارد؛ و مردم او بعد از تفحص و تجسس خائب و خاسر باز گشتند؛ و چون این خبر بفولاد خان رسید، در زمان مراجعت، سر راه بسته، مردم بسار را بمقر اصای فرستاد.

و بعد اطلاع برین واقعه، سلطان خلعت خاص و اسپان تازی بفولاد خان فرستاده، متوجه گوشمال دیورلی گردید. با لشکر گران بکوچ متواتر خود بولایت بیجا نگر در آمده، دست بغارت و قتل دراز کرده، چندان غنائم بدست افتاد، که از فطاق تخمین خارج بود. بعد از تاخت ولایت متوجه قلعه شد، که راه در آمد بغایت تنگ بود. هر چند امرا و هواخواهان گفتند، که درین تنگ فای در آمدن صلاح دولت نیست، گوش نکرده، اعتماد بر نصرت و تائید آسمانی نموده، دران تنگنای در آمده، چون بفواحی قلعه رسید، با صفها آراسته خود در قالب لشکر جا گرفت. دیورلی نیز از قلعه بر آمده، با نهلک پیاده برابر بایستاد. چون کثرت غنیم بیش از اندازه بود، سلطان فیروز بذات خود در میدان جنگ و مبارزت در آمده، هیل خون از اعدا روان گردانید؛ و در میدان مکارحت جولان کفان میگشت؛ و مبارز می طلبید. ناگاه از شست قضا تیری بر دست او رسید،

زخم برو پاک بسته در معرکه شجاعت و میدان شهامت باستاند؛  
و خانخانان شاهزاده احمد خان که امیر فوج مقدمه بود نیز داد مردانگی  
می داد.

و چون خورشید جهان امروز نقاب سیاه برجبین مبین خود بست،  
طبل باز گشت نواخته، در مقام خود قرار گرفت. و روز دیگر، سلطان  
فیروز شاه اطراف حصار را تاراج و غارت نمود. تا چند روز بلوازم غارت  
و خرابی پرداخته ولایت را خراب میکرد. و دیواری از روی عجز و سستی  
فرستاده، درخواست گناهان نموده، قرار دولت خواهی داده پیشکش  
بسیار از فیلان کوه پیکر و اقسام پارچه و قماش ارسال داشت. سلطان  
بکرم جبلی عدد او را پذیرفته عنان مراجعت معطوف فرمود.

و چون فیروز شاه را پیوسته همت بر تسخیر بلاد مصروف بود، بساعتی  
که مختار اختر شناسان بود، با لشکری آراسته متوجه بلاد مرهته شد.  
و چون بنواحی معصور رسید، تپانه دار آنجا تحف و نفائس بسیار گذارنید؛  
و بعد طی مراحل و منازل قلعه کهلا را محاصره نموده، اطراف او را غارت  
کرد. رای کهلا از راه عجز و انکسار در آمده، درخواست تقصیرات نمود.  
و هر سنگ رای، پارچه تحف و هدایا از زر و جواهر و بست سلسله فیل  
همراه گرفته، بخدمت رسید. و کلید قلاع سپرد. و سلطان در پیش تخت  
بار جایی نشستن نمود. و اسپان تازی و قبای زردوزی و کمر مربع بار  
مرحمت نموده، رخصت انصراف ارزانی داشت.

و از آنجا مراجعت نموده، بعد از چند روز جماعت را جهت باز یافت  
خراج، بلطراف ممالک فرستاد؛ و فرستادگان بعد از مدتی اموال و اقیال  
و زر و جواهر بقیاس آوردند.



و همدرین ایام مهندس فکرش بر کفار دریا شهری طرح انداخت، که در جمیع خلغها آب جاری باشد. و بعد از شرف اتمام آنرا فیروز آباد نام نهاد. و جهت دار الامارت، قصری عالی که شرفات ایوان او بکیوان دعوی برابری میکرد، تعمیر فرمود.

و همدرین ایام خبر رسید که از جانب دهلی امیر سید محمد گیسو دراز که از بزرگان وقت و خلفای شیخ نصیر الدین محمد داؤدبست می آید، و خدمت سلطان از فر مقدم شریف آن سید بزرگوار مسرور و مبتهج گردیده، باستقبال خدمتش در آمد. و باز از دریافت شرف خدمت، التماس نمود، که چون این بلاد از پرتو آفتاب هدایت روشن گشته، توفع آنست، که سایه رافت بر سکنای این دیار گسترده دارند. خدمت شیخ استدعا قبول نموده، در شهر گلبرگه سکونت فرمود.

روایت کذند روزی سلطان فیروز شاه فرزند بزرگ خود را، که حسن خان نام داشت، خلعت خلص پوشانیده، ولیعهد خود ساخت، و همراه خود بخدمت سید آورده، معروضداشت که من بولایت عهد برگزیده ام، توقع آنست، که نظری درکار او داشته، دست تربیت از سر او باز فگیرند. خدمت سید فرمود، که خیاط قضا و قدر جامه خلافت بر قد خانخانان احمد خان دوخته، و با قضای آسمانی معارضه نتوان کرد، و سلطان ازین سخن رنجیده از مجلس بر آمد.

چون موسم برسات آخر رسید، با سپاه فراوان متوجه صوب ارتکل گردیده چون بآنحدود رسید، قلعه دید که از سنگ خارا سر باوج میفه حضرا کشید، هر دور قلعه خندقی حفر نموده اند، که عرضش سی ذرع، و پنجمه آب رسانیده. خدمت سلطان دو سال در پای قلعه اقامت نمود.